

مولوی را قریب بهشتاد هزار بیت جمع نموده بود مجملاً مرد بغیرت متعاقب بود چراکه مایه چندانی نداشت و سلوکی میگردد که مردم ازتجار عمده لورا حساب مینمودند وقتی مبلغی از میر محمد حسین تساجر گرفته بعنوان مجازیه بهند رفت و بعد از مراجعت همان وجه را برداشته بمشهد مقدس رفته بجمعی از یاران سبزوار و نیشابور و سمنان بقرض داده خود در مشهد فوت شد و بعد از فوت او همشیره زاده و پسرش رفته چیزی از آن وجه بوصول نرسید و اگر وصول شد صرف لاطایل کردند و نفی بفرزند آن او نداد و بعوض طلب میر محمد حسین نصف خانه که داشت دادند گاهی متوجه شعر میشد این ابیات از اوست

## (رباعی)

عالم سوزاست تار، میباید کشت  
چون نفس مهلج گشت این نشوی

باشد همه گر شرار میباید کشت  
آمد چو پراه مار میباید کشت

خواهی که کنی زدانه خرمن حاصل  
آخر بسحاب بین که هر قطره آن

میبار زدیده اشک اما در دل  
در بحر گهر گشت و بصحرا باطل

تادیده و دل پاک نسازی از شک  
باطل را خود چه سود از تیزی فهم

در گوی یقین راه نیایی چو محک  
هر گز نرسد بحرف حق آلت حک

بهر خاکستری آینه ما کی جلا گیرد  
نفس در سینه باید سوختن تا دل صفا گیرد

دل که فروشد بعشق یبار نمیرد  
ترك تعلق چو شد زمرك چه بیم است

ماهی در پای بیکسار نمیرد  
هیچکسی در جهان دوبار نمیرد

جهان يك مجمر و اهل جهان مشمت سپنداو  
همه در سوختن دارند باهم سرفرازین

**سراجای نقاشی** - محمد قاسم نام دارد در فن نقاشی زر نشان بمرتبه ایست

که رخسار زر افشان سیموشان را در عرق شرم دارد واز اثر تر دستیش از ابر تصویر گوهر میبارد در کوی اهل بیت خانه دار ودر گلشن آدمیت و نامرادی بسیار است در اصفهان پیوسته باموزونان محشور واز نمك صحبتش بزم عزیزان پرشور است تقیع بسیار از متقدمین و متاخرین نموده در امتیاز سخن طبعش خالی از دقت نیست فسر شعر هیچ گاه نمیکند این چند بیت را بدیهه گفته جهت یاد آوری داخل این صحیفه نمود

## رباعی

امروز نداند کسی اندازه ما  
کس را نبود خبر ز شیرازه ما

خواهد گشتن بلند بعد از مردن      چون گرم سفید مهره آوازه ما

پایه عرش بدوش دل آگاه علیست      بسر دوش محمد که قدمگاه علیست  
**میر شرف** - معرف دارالملک شیراز و در امر مذکور خصوصاً در امور  
دیگر عموماً زبان اور و سخن گستر بود گاهی تاریخی میگفت این مصرع را جهت  
فتح قندهار بندکان صایبا گفته بودند و قصیده در همان بحر بسلك نظم کشیده  
کویا این مصرع ( از دل زدود ذنك المفتح قندهار ) بعنوان توارد بخاطر او هم رسیده  
بود و سبقت ظاهر نبود بعد از اجتماع قصیده میرزا صایبا بیحوصلمگی نموده محضری  
سکرده بخطوط جمع کثیر که من در فلان تاریخ این مصرع را گفته ام و پیش  
نظیر فرستاده بود فقیر باعتبار محبتی که بمیرزا صایبا دارد آن محضرا پاره نمود  
غرضکه نفسانیت و بد خوئی مشار اینه ازین ظاهر میشود اگر نه طبع بند گان  
میرزا صایبا ازان مستغنی ترست که باین چیزهای سهل دیده طمع دوزد شعرش اینست

### شعر

چون بفضل مالک الملك علی الاطلاق شد      قره العین صفی عباس ثانی پاد شاد  
سال تاریخ جلوسش خواستم از عقل گفتم      مسند کی شد مزین باز از عباس شاه  
**میر شریف** - برادر میر شرف مذکور او هم کمال فصاحت و بلاغت

داشته این دو بیت ازوست

### بیت

غرض ازباده گرمستی است چشم یار هم دارد      گراز کبک رتک مطلوبست آن و خسار هم دارد  
نمیدانم چرا گردون بکام من نمی آید      اگر عییم پریشانست زلف یار هم دارد  
**شاه باقر** از عزیزان مشهد مقدس درد مندیست در کمال آرام و سنجیدگی  
نهایت مردمی و فهمیدگی مدتی در هندوستان در خدمت شاه زاده مراد بخش  
برده شاهزاده مبلغی مواجب جهت او تعیین کرده که در مشهد مقدس به نیابت او  
زیارت کند مدتی است که در آن مکان شریف باین امر مشغولست و باینکه  
چشمش ناقص شده وظیفه خوبی میرزا سعد الدین محمد جهت او تعیین نموده او  
قبول نموده بآن مبلغ سهل ساخته و منت از کسی نمیکشد این بیت بواسطه نام او  
که درین صحیفه باشد ثبت شد

شکستگیست که خود مومیاتی خوبشست      گذشتگی است که از هر چه هست در پیش است

**بابا حسینی** - از ولایت قزوین است مدتی بابای حیدری خانه بوده مردی  
در کمال نامرادی و شوخی بوده اکثر اوقات در قهوه خانه در ویش دلاک

می نشست و بایاران بعلت خوش حرفی و مجلس آرائی راط داشته از لطیفهای او که مشهور است یکی اینست که خاتون صاحب حسنی را بعلت حرکت ناشایستی حاکم فرموده بود که از مناره بلندی بیندازند مشارالیه به پیش داروغه رفته التماس میکرد که زن مرا بجای او سیاست کشید و او را بمن دهید بعد ازین واقعه زنش میگفته که مرا رسوا کردی هر کس مرا می بیند این نقل را میکند در جواب میگردد که بد کردم سرشناست کردم مجملا با با حسینی گاهی شعری میگفته مطلقاً تخلص داشته شعرش اینست

## بیت

گریه در چشم هر که بیدار است      عرق انفعال دیدار است

شکوه بر مردی زیان دارد ز جرر روزگار      سر مه قطع نظر بر چشم تر نباید کشید  
زندگی بامن چه خواهد کرد آب زندگی      خضر را میسازم از مردن **کباب** زندگی

پیچیده یا بدامان گشتیم عالمی را      قالیچه سلیمان دامان ماست گوئی  
**استاد علی قلی ماهر** - از اهل دامغانست و از آنجا برخاستن اینچنین هنر مندی بسیار غریب است از آن ولایت باردیلم آمده بشغل عطاری مشغول شده چون جویای مرشدی بود دست انابت بحاجی ابراهیم که مرید استاد محمد حسین حکاک بود داده مدتی در خدمت او بود بعد از آن به تبریز آمده مدتی آنجا بود درین مدت انواع صنایع را بمرتبه اعلی رسانیده مثل قطاعی و نقاشی و سواد فارسی و خطاطی چنانچه از قلم او نستعلیقی دینویسد که بنیاد شهرت خوش نویسان را کننده و در فنون مذکور تصرفات نمکین کرده و آلاچوبسی که مرحوم علیقلی خان سپهسالار ساخته بود او تصرفات نموده باوجود عدم سواد تتبع شعر نموده ماهر تخلص دارد طبعش خالی از لطفی نیست شعرش اینست

## شعر

چون قتیله سوخت داغ او ز سر تا پامرا      بر گرفت از خاک ره آن آتشین سیمامرا  
مرهمی بود از برای القیام زخم من      آنکه مهر خامشی زد بر لب گویا مرا

در گوش و زبان و دل مردم سخن تست      در خلوت در کس که رسی انجمن تست  
از غنچه لعلش هوس بوسه نمودم      خندید و بمن گفت زیاد از ذهن تست

بدرد و داغ نازد خدا مرا محتاج      باشنا نشود هیچ آشنا محتاج  
برای مطلب خود گرنو مدعی نشوی      نمیشود بدعا هیچ مدعا محتاج  
زهرزه گردی اگر پاکشی بدامن صبر      بآب و دانه نگر دی چو آسیا محتاج

شکسته رنگی ماهر زشمر او پیداست مگر بسیلی تحسین کنند یاران سرخ

**خواجه باقر** - ولد حاج معزاء عصار که از استادان عصار خانه شیراز است

مکنتی بهم رسانیده در اواخر عمر توفیق رفیق او شده پنجم اشرف متوطن شده در آن مکان شریف مدفون گردید اللهم ارزقنا و خواجه باقر مذکور بعد از فوت پدر داخل طبقه تجار است و تردد هندوستان میکند طبع نظمی دارد و عزت تخلص میکند و این اشعار از او مسموع شد

### شعر

عشقست نهالی که شهادت ثمر اوست نخلیست محبت که دل پاره بر اوست

بهر وادی که وحشت برود رم میتوان کردن دلی آزاد از قید دو عالم میتوان کردن  
نظر بازان عالم را سیه مست نظر کردی ازین می ساغری در کار ما هم میتوان کردن

شمع خودیم و شاهد پروانه خودیم جانی رسیده عشق که جانانه خودیم  
برخاست روز محشر و ما غافلان هنوز در خواب مرگ گوش با فسانه خودیم

روان بیوتنه تن پررری گداخته چرا جسد ننگدازی که جان بیاساید  
قصیده در مدح امیر المؤمنین علیه السلام گفته یک بیت انوری را

### قطعه

تضمین کرده باین طریق

در مدح شه ادا کنم این بیت انوری تاحق کند بهر کز خود پسای استوار  
ای کاینات را بوجود تو افتخار ای بیش از آفرینش و کم زافرید کار  
میر شرف الدین علی شولستانی که در نجف اشرف ساکن بود در خواب  
دیده بود که حضرت امیر المؤمنین امام المنقین دست خواجه باقر را گرفته میفرمود  
که بخوان شعری را که در مدح ما تضمین کرده .

**میر حسن** - برادر حاجی عبد الله که در محل امامزاده واجب التعظیم

امام زاده اسمعیل علیه التحیه والثنا عطار است و در دوا شناسی و پا کبزه کاری  
مشهور شده مجملاً میر حسن نهایت شوخی و نمک داشت از لطیفهای او یکی اینست  
که بکنند کار مهربی فرموده چون اجرت از قرار شماره حرف میگیرند گفته بود  
که میر حسن بکن و دیگر آنکه مشنوی گفته موسوم بخروسیه در آن مشنوی این  
مصرع را گفته یکی کره خر بود خر زاده .

شخصی اعتراض کرده که باوجود کره خر خرزاده چیست در جواب گفته

که تاخر کره های آدمی زاده بیرون روند غرض که لطیفهای او بسیار است مدتی  
قبل ازین فوت شد شعرش اینست از ابیات خروسیه

**مشوی**

خروسى بمن داد بيناى راز  
دهان را پسى طعمه چون باز کرد  
نظر يافته از خروس فلک  
بجائى که شبها مناجات کرد  
که يارب بخاصان درگاه خویش  
که يارب خروسان بيچاره را  
ز چنگال مویز پرجفا  
دگر رفت گربه چشم زاغ  
که پهلو زدی او پهلوى باز  
همه طعمه را مرغ انداز کرد  
بزر یافته جامه اش را ملک  
بمعبود خود عرض حاجات کرد  
بسبوحیان دل آگاه خویش  
ز کرناها گشته آواره را  
نگهدار يارب بشاه رضا  
نگهدار يارب بشاه چراغ

**همیرزا کافی** - ابن میر محمد علی خلخالی اردبیلی مسکن است چنین مسموع شده که رب العزت را رب العرت خوانده و باین معنی مشهور گردیده بنوعیکه بدون اضافه آن عبارت کسی او را نمیشناسد در فنون شعر و انشاء ربطی داشت از افراط همت اسباب پدر را صرف محتاجان نموده در زمان شاه جنت مکان شاه صفی باصفهان آمده با موزونان محشور بود و بسیار ساده لوح و پاک طینت بود وضع ترکانه میساخت بعد از آن بوطن رفته دیگر خبری از او ندا ریم شعر بسیاری گفته و این اشعار از اوست این رباعی را جهت فغانی که در قهره خانه بابا عرب بوده گفته

**رباعی**

تابست فغانی باب ساغر لب  
از چهره نقاب زلف را دور افکند  
چون شعله زمستیش فتادم در تب  
یعنی نبود روز قیامت را شب

زلف اندر دور حسنش بسکه کج بازی نمود  
دود مان خویشتن را عاقبت بر باد داد  
برد سودای تو صبر از دل سودائی من  
گشت بی صبری من باعث رسوائی من  
کافیست نیم قطره زدر یای رحمت  
روز جزا باین گنه بی قیاس ما

**جهت ترکی گفته**

آن ترک تمام جوهر نام قلیچ  
گفتم سری ازان دهان میدانم  
افکنده مرا چو زلف خود در خم و پیچ  
گفتا که چه سریست بگو گفتم هیچ

در دیاری که توئی بودم آنجا کافیست  
آرزوهای دگر غایت بی انصافیست  
**سراجای حكاك** - در فن مذکور مانند نداشت آخر عمر هیچ عینک

نمیگذاشت و از دست و قلم خط میکند که بنیاد شهرت خوش نویسان را بر می افکند قطع نظر ازین هنر بسیار درویش و ملایم و پر هیز کار بود در اصفهان برحمت خدا پیوست این بیت ازوست

از گریه بهرجا که گذشتیم چمن شد - وز ضعف بهرجا که نشپتیم و طن شد  
**همیرزا زین** - پدرش زین نام داشته اراگاهی ایبانه نظراست مدتهاست که در سلك تفنگچیان است اول حال تاین میر فتاح بود وقتی که سلطان مراد بغداد را محاصره ~~کرد~~ با برادران خود در قلعه بوده بیرون آمد و بعد از آن داخل تاینان شهر یاری حاج هدایت شد چون بحساب دفتر ربط دارد سر رشته دار مواجب تفنگچیان اوست طبعش در ترتیب نظم خالی از لطفی نیست و ازین قطعه ظاهر است که جهت شهر یاری گفته

### قطعه

صاحباً عید آمدو مارا مهیا هیچ نیست	جامه در بر فوطه بر سر کفش در پا هیچ نیست
شالو مندیل و رقبانو کفش در نازار هست	قیمتش بسیار کردم فکر پیدا هیچ نیست
کردم از پوشیدنی قطع نظر اما چسود	خوردنی در خانه ما شیر سرما هیچ نیست
سفره اعلا و دون از نانو از حلوا پرست	پیش ما غیر از کتاب نان و حلوا هیچ نیست
گرچه در بازار رنگارنگ انگور است لیک	در کف اطفال ما جز ریش با یا هیچ نیست
هر کجا خامیست اوده رنگ حلوا میبزد	پختنی در مطبخ ما غیر سودا هیچ نیست
حال خدمتگار و نوکر را چگویم کز لباس	جز زمیزو آسمان در زیر و بالا هیچ نیست
این همه بگذارو حرف قرضخواها از راشو	وجه قرض اما جز امروز و فردا هیچ نیست
جز ویسی قرض از کسی کردم طالب گفتا چشم	تاقیامت صبر کن زیرا که حالا هیچ نیست
کار ما را گر ز لطف خود بسازی دور نیست	زانکه پیش همتت صد مثل اینها هیچ نیست
از ره طبع آزمائی چند بیتی گفته شد	ورنه مارا جز خدا از کس تمنا هیچ نیست

**محمد هاشم شیرازی** - جوان نامرادی بود در فن لندره دوزی و حید المصر و بعلت آن میرزا محمد سعید حکیم او را ملازم پادشاه نموده بعد از مدتی در طهران فوت شد این رباعی از او مسموع شد

### (رباعی)

تا از برم ای نگار موزون رفتی	از دیده من شمع صفت خون رفتی
در دیده در آمدی و دل را بردی	بذگر که چسان آمدی و چون رفتی

**ملا مومن** - مشهور به یکه سوار گویا اصلش از کاشانست غرابتی در  
لوضاع و اطوار داشت چنانچه قبای با ستمه میپوشید و حاشیه برنگ مختلف قرار میداد  
و طوماری بسرزده بقهوه خانه میآید و شاهنامه میخواند کمال صلاح و قید داشت  
داشت آنچه از شاهنامه خوانی بهم میرساند بعد از وضع اخراجات باقی را بدرویشان  
میداد و چون تبع شاهنامه بسیار ~~کرده~~ بود بهمان وزن کاهی شعری میگفت  
این بیت در تعریف رستم ازوست

بران پیکر پیل خفتان بر / تو گفتمی بکه سایه افکند ابر

**حاجی کلبعلی مها بادی** - مرد صالح پا کیزه بود در کمال تعصب

و پرهیز کاری مدتها بدر قیصریه اصفهان پیراهن وزیر جامه فروشی میکرد  
و با اکثر موزونان و اهل کمال مربوط بوده تبع شعر قدما بسیار کرده در حل معما  
و لغزم ربط داشت در آخر عمر بتجارت مشهد مقدس رفته محمد مؤمن پسرش  
از بیعقلی گول را به سمور بدل کرده قرض بسیاری بهمرسانیده چنانچه تا آمدن پدرش  
حایه دکان هم فنا شد آن بیچاره که از مشهد آمد و احوال را بر این منوال دید  
از اعراض هر دو چشمش گور شد بعد از آن ~~بکم~~ مدتی فوت شد حضرت صایبا  
قرینه این مقام خوب فرموده

کسی که مینهد از حد خود قدم بیرون / ~~کبر~~ تربست که می آید از حرم بیرون  
شعر بسیار گفته این چند بیت نوشته شد

نهال قدر برای سرو ناز لاله عذار / صنوبر بست که دلهای زنده دارد بار

سر زلف نو که سودای بنی آدم ازوست / شب قدر بست که احیاء همه عالم ازوست

**شیخ الله قلی** - اصفهانی در اول جوانی در کمال شوخی و شلاتی

و خوش حرفی بود چنانچه اکابر و اعظام بصحبتش مایل بودند بعد از مدتی بدر  
خانه حکام شرع دخیل شده از جانب مردم و کیل میشد چون این کارها عاقبتی  
ندارد هر دو چشمش کور شده در کمال پریشانی بود گناهی رباعی و غزلی میگفت  
این رباعی از اوست

**رباعی**

خوش باش که لطف حق مقدم گردد

چون فاصله پر شود غضب کم گردد

روزی که ز چپان قدم ما خم گردد

دانی که چرا جزا بد فردا افتاد

**(رباعی)**

صد فلوك دلدوز زشتی خوردیم

از سیلی عشق روی دستی خوردیم

آمد برسنگ ما شکستی خوردیم

این طرفه که هر شیشه دل در ره عشق

### غزل

عالمی را بگفتگو انداخت

پرده تا بر رخ نکو انداخت

خطش این بنخه را برو انداخت

بود پیوند زلف و دل پنهان

عالمی را بچستجو انداخت

در میان بود واز کنار گذشت

ملا مؤمن قومه درد گردن داشت و گردن را بدست بسته بود در آن

باب گفته

باشد زمانه در پی بست و شکست تو

ای مؤمن چه هست ترا قابلیت

شد گردن شکسته تو بار دست تو

دست شکسته همه کس بار گردنست

**امیر بیک** - جوان ملایم آدم روشیست همدانیت در برادرند هر دو در

خدمت عالیجاه مقهور نجف قلیخان حاکم شیروان میبودند بعد از فوت مشارالیه

بوطن رفته الحال در آنجا میباشند این بیت از مشارالیه است

کسی که گوشه عزت گزیده میداند که مومیائی پای شکسته داما نست

**محمد تقی بیک** - ازخانه زاد های خدام بندکان میرزا داود نواده

عالی حضرت میرزا شفیع مستوفی موقوفات و اگنون در خدمت آن جناب میباشند

و از مخصوصانست جوان مردم طینت آرامی است در کمال صلاح و پرهیز کاری

و نهایت مردمی و برد باری گداهی شعر میگوید این چند بیت از اوست

### بیت

بر ماه عارضت خط نارسته همچو صبح کرد یتیمی گهر آفتاب شد

سپند آتش یاقوت را نمی باشد چه گوهر است که بر لعل یار سوخته است

**میر هماد** - حسب التقرير خودش نسب بسادات عظام دار العباد یزد

میرساند مرد درویش فقیر است تاجی بسر میگذارد و گاهی بقهوه خانه ها میآید و این

رباعی که برابر یکدیوان شعرت از اوست و ماندن این معنی تا حال خیلی

غرابت دارد

### رباعی

گویم سخنی با تو ز انصاف ملغز

این چار خلیفه را که میدانی نغز

افکند سه پوست تا برون آمد مغز

بادام خلافت از پی گردش دهر

این رباعی را هم او خواند

دانستن معرفت تنائی تنه نیست  
اثبات ظهور ذات را طنطنه نیست  
در دل بجز از نور خدا هیچ مدان  
غیر از يك تن بنخانه آینه نیست

**بهراد بيك** دوستاق تخلص دارد ولد سهراب بيك قوبرچی پدرش داخل  
غلامان بوده در زمان شاه عباس ماضی برضای خود ترك ملازمت نموده و در سن  
چهل سالگی توفیق خواندن و نوشتن یافته الحال طالب علم است و در مدرسه  
سرحرم سارو تقي واقع در محله باغات اصفهان است و بهزاد بيك جوان صالح  
در ریشی است در کمال صلاح و پرهیز کاری و شکستگی و در ترتیب نظم طبیعتش  
خالی از لطفی نیست ، نسخ تعلیق را خوش مینویسد و مدارش بکتابت میگذرد  
شعرش اینست

شعر

گردد مدام خون جگر در ایام ما  
گل همچو غنچه مشت شود بر دماغ ما

بی جمالت گریه فروزم چراغ زندگی  
هر سر مویم شود روشن ز داغ زندگی  
بی تکلف چون چراغ روز در بزم جهان  
گیرم از هجرت مردم کوه داغ زندگی

بر آرد گردش دوران اگر گرد اینچنین از من  
باندك روزگاری آسمان گردد زمین از من

بی لب گرام می باشی بر سر میگویم  
همچو داغ لاله خون از بریسه بر سر میگویم  
**شمخال بيك** - از خانه زادهای غواب خلیفه سلطان است اگر چه در  
ظاهر ترکیبی داشت اما مرد آدمی ملایمی بود سفر بسیار کرده چنانچه مدتی  
در هندوستان بود و نقل چندان از آن ولایت میکرد که از جهان دیدگان کمتر مسموع  
شد گاهی فکر شعری میکرد این اشعار از اوست

شعر

بگل شده است فرو پای دل مرا جانی  
که نیست با کسش از ناز حسن پروانی  
صین بوشم حقارت بقطره ام ای سیل  
که نم بنم همه دم میروم بند ریانی

رباعی

در قید حیات هر که چون من باشد  
کارش همگی ناله و شیون باشد  
گریزند گی اینست که من می بینم  
عمر آید می نصیب دشمن باشد

**شمس تیشی** - از شیراز و از اواسط الفاس است چون شیش در

لباس او بسیار بهمرسیده به تیشی مشهور شده چه شیش را در آن ولایت تیش میگویند  
باصفهان آمده چون در علم موسیقی و صورت و عمل مربوط بود بخدمت شاه عباس  
ماضی مربوط شده تهوره خانه در چهار باغ جهت او بنما کرده و شرابخانه هم

در پهلوی آن دایر نموده مقرر فرمودند که هر کس در میخانه او شراب بنخورد او را  
مهری در کف دست بزند و بآن علامت ملازمان داروغه او را آزار نرسانند غرض  
که در مرتبه خود رشید بود و تصنیفی ساخته در نغمه بیات و اصول سماعی بسیار  
بکیفیت بسته این شعر خسرو را هم تصنیف ساخته

ای خالو خطر زلف تر آرایش دیده ای دیده بسی دیده و مثل تو دیده  
موزون هم بود و اکثر تصنیفات شعر خودش است این اشعار از اوست

### رباعی

ای شیخ تو خبث جام احباب مزن خود را بدم گرم می نساب مزن  
زاهد تو بافسردگی خویش بساز چون بار تو کاغذ است بر آب مزن

ابروانم شده پل چشم ترم چشمه آن داد من این سر پل می دهی یا آن سر پل  
**سید احمدی** - مشهور باقا از اتراکت در کرمان بشفل کاسه گری  
مشغول بود این پیشه را بمرتبه رسانیده که زبان چینی خطائی در تحسین کاسه اش  
هو بر آورده چنانچه حاج سالم چینی فروش طبقه از کار مشار الیه جهت بندگان  
میرزا محمد سعید حکیم آورده بوده که هر گاه عزیزان دو منزل ایشان بودند و  
حرف چینی بر می آمد طبقه مذکور را با چند پاره چینی می آورد هر يك از یاران  
صاحب و قرف حمل برختائی میکردند و الحال کار آقا در کرمان ویزد مشهور است  
گاهی رباعی میگفته این رباعی از او مسموع شد

### رباعی

نادل زحریر دیده پالوده نشد تا آن زغم زمانه فرسوده نشد  
تادرد ته شیشه ما پاك زینخت از ما دل روزگار آسوده نشد

دل از تیغ توبس زنگ تغافل برداشت بعد مردن لخدم معدن فیروزه شود

**عرب آقا** - او هم از ولایت کرمانست و با مر کاسه گری مشغول بوده  
او هم درین فن مشهور است مرد درویش بسی تعلیقست در کمال گذشتگی چنانچه  
اسباب خطیری از پدر باو رسیده تمام را صرف فقرا و اهل صلاح کرده چند گاه  
قبل از این فوت شد این بیت از اشعار او از طالب علم کرمانی مسموع شد

گذر گاه خدنك غمزه اوست دل ما را زیارت میتوان کرد

**فتحاح** - ولد کاظم بيك اصفهانست جوان فامراد آدم طبیعتی بود بمنوان

سودا گری مدتی به هندوستان بود بعد از مراجعت چون آشنائی بن خدمت عالیجاه

محمد خان اعتمادالدوله سابق داشت در زمان وزارت وی نویسنده عشور بندر عباسی شده بعد از آن مدتی شغلی نداشت در زمان شاهبندری میرزا کاظم منجم باز نویسنده بندر شده بعد از مراجعت فوت شد شعرش اینست

### شعر

مطلب تمیز ظالم و مظلوم کردنست  
 زنجیر عدل بهر تماشا بسته اند  
 بصدف متنی از ابر بهاران نبود  
 میدهد قطره آبی و گهر میگیرد  
 رباعی در مذمت برادران خود گفته که یکی استاد حاتم است

### رباعی

آنها که بخویش یاورش میدانم  
 بادشمن خود برابرش میدانم  
 از بسکه بد از برادرانم دیدم  
 بد هر که کند برادرش میدانم  
**صادقا** - مشهور بکار خادم مسجد جامع اصفهان بود و با وجود غرابت  
 جثه و کراهت ترکیب کمال نمک و شوخی داشت و گاهی فکر شعر میکرد  
 این قطعه را در جواب خاقانی گفته  
 ای صادق از گسان که طریق تو میروند  
 ایشان خرد و خروش کاوش آرزوست  
 گیرم که خر کند تن خود را بشکل گار  
 کوشاخ بهر دشمن و کوشیر بهر دوست

### صف سوم

**در ذکر علما و فضلا و غیره و آن مشتمل است بر سه فرقه**

**فرقه اول** - در ذکر علما و فضلا

**میر محمد باقر** - پسر میر شمس الدین محمد الشهیر بداماد است  
 و از جانب دیگر به حضرت شیخ المحققین و فخر المجتهدین علی ابن عبد العال روح الله  
 روحه نسب میرساند نواب میر در علوم عقلی و نقلی سرآمد علما و زبده فضلاست در  
 تزکیه و تصفیه نفس نفیس و باطن شریف نهایت سعی نموده چنانچه مشهور است  
 که چهل سال شب پهلو بر بستر استراحت نگذاشت نوافل شب و روز در مدت  
 عمر او فوت نشده از جمیع علما بصفات حمیده و صلاح امتیاز داشت بانفاق شاه  
 جنت مکان شاه صفی بزیارت عتبات عالیات رفته در آنجا فوت شد و در نجف اشرف  
 مدفون شد تصانیفش مثل قیسات و جذوات و غیره عالما روشن دارد و طبع  
 شریفش گاهی متوجه ترتیب نظم شده چند بیت در جواب قصیده شیخ نظامی  
 گفته و آن اینست

## قصیده

که بود ز فضل دیهیم و سریرم ارمغانی  
حرم حریم فکرم در کعبه معانی  
فلکم بعفو جوئی زتصدر مکانی  
تن خاک را پس از من جدم کند روانی  
میدان حسن از تو و بازیگر آفتاب

شه ملك دانشم من بجنود آسمانی  
سرکوی دانش من عرفات رازگردون  
ز تقدم زمانی خردم بمدر خواهی  
دل خسته را پس از من سختم کند طیبی  
ای از سها بدور رخت کمتر آفتاب

## غزل

سپاه فتنه دگر باره در کمین منست  
سریر سلطنتش خاطر حزین منست  
چون برق عشق بود که بر آشنا گرفت  
دیدم بخواب تا مژه رنگ حنا گرفت  
نیست حاجت که خط برون آری

دگر ز مهر بقی دل بقصد دین منست  
غمی که شادی عالم بار خراج دهد  
آتش که شعله عاریت از آه ما گرفت  
دستت ز خون کبست باین رنگ گاه شبش  
هیچکس منکر جمال تو نیست

## رباعی

کودک نتوان به مهر از شیر برید  
وز تو نتوان دلم بشمشیر برید  
بختی دارم چو بخت خسرو همه خواب  
جانم دارم چو زانف لیلی همه تاب  
ماه از تو به از هزار خورشید شود  
ای وای کسی که از تو نومید شود

نتوان ز غم تو دل بقدیر برید  
بر من نتوان بست بزنجیر دلت  
چشمی دارم چو حسن شیرین همه آب  
جسمی دارم چو جان مجنون همه درد  
هجران ز تو چون وصال جاوید شود  
حسرت ز تو شیرین تر از امید شود

**شیخ بهاء الدین محمد** - خلف مجتهد الزمانی شیخ حسین بن عبد الصمد جبلست که قریه ایست از قراء جبل عامل حقا که شیخ المحققین و قدوه ارباب یقین و واسطه العقد گوهر عرفان و بحر مواج معرفت و ایقان بوده در تزکیه نفس و تصفیه باطن عدیل نداشت پیوسته از باده شوق نشئه یاب و از شاهد حقیقت کامروا بوده اکثر ایام حیات بسياحت و تحصیل تجارت صرف نموده صحبت بسیاری از اهل حال در یافته چنانچه کشکول صاحب قولش باین معنی شاهدیست صادق تصانیف و تألیفاتش همگی مرذوب خصوصاً مفتاح الفلاح و اربعین و خلاصه در علم حساب و رساله در اسطرلاب و تشریح الافلاک و مشرق الشمعین در فقه و حاشیه بر تفسیر قاضی بیضاری و کشکول مجملات قریب بصد تصنیف و تألیف دارد

جمع مختصر و مفید قبل از فوت شاه عباس ماضی در سنه ۱۰۳۰ مرغ روحش بقصد بهشت جارید بال پرواز ککشاد تاریخ وفات او ازین مصرع یافته اند  
**افسر فضل او فتادو بی سرو پا گشت شرع** اشعارش اینست بعد از درویشی

آلودگی بسبب محبتی که پادشاه بار داشت بهمرسانیده در شکوه آن گوید  
 از سهورو حریر بی زارم  
 تکیه بر بستر منقش بس  
 دل ازین مهملات گشت ملول  
 گر مزعفر مرا رود از یاد  
 لوحش الله ز سینه جوشیها  
 باز میل قلندوی دارم  
 بر تنم نقش بوریاست هوس  
 ای خوشا زده و خوشا کشکول  
 سر نان جوین سلامت باد  
 یاد ایام خرقه پوشیها

### مثنوی

جان بیوسی میخرد آن شهریار  
 در جوانی کن فدای دوست جان  
 پیر چون گشتی گران جانی مکن  
 عام بود غیر علم عاشقی  
 مژده ای عشاق کسان گشت کار  
 روعوان بین ذلک را بخوان  
 گوسفند پیر قربانی مکن  
 سابقی تلبیس ابلیس شقی

### غزل

با آنکه در ره عشق در منزل نخستم  
 بهائی کرجه میآید ز کعبه  
 چندان گر یستم خون کز دیده دست شستم  
 همان دردی کش ز نار بند است

### رباعی

تا منزل آدمی سرای دنیا است  
 خوش باش که آن سراچنین خواهد بود  
 کارش همه جرم و کار حق لطف و عطا است  
 سالی که نکوست از بهارش پیداست

فردا که محققان هرفن طلبند  
 از آنچه دروده جوی نستانند  
 حسن عمل از شیخ و برهمن طلبند  
 وز آنچه نکشته بخرمن طلبند  
 آهنگ حجاز مینمودم من زار  
 یارب بچه روی جانب کعبه رود  
 کآمد سحری بگوش دل این گفتار  
 گبری که ازو کلبسیا دارد عار

**مولانا محمد باقر** - از دار المؤمنین سبزوار است عارف معارف

یقین و کاشف سرایر علوم دین مبین مقتدای فحول علما و پیشوای زمره فضلا  
 گلزار عبادت از آب وضویش باطراوت و گلستان معرفت از اهتزاز نفس مبارکش  
 همدوش نصارت بقوت بی تعلقی از قید علایق وارسته و به نسبت زهد و تقوی

ایشان مرغان سبزوار تحت الحنك بسته در اوایل شباب دوش بدوش آگاهی جهت تحصیل باصفهان آمده در علوم نظری از تلامذه میرزا ابوالقاسم فندرسکی وقاضی معز بود در علوم دین و ضبط احادیث باآخوند ملاحیدر علی اصفهانی وملاحسن علی ولد ملا عبد الله شوشتری مباحثه نموده الحال فحول علما از مدرس مبارک ایشان فیض وافر میبرد و از علما اجازه نماز جمعه یافته در اصفهان مبادرت مینماید گاهی رباعی حقانیت آیات بسلك نظم میکشد **رباعی**

در عالم تن چه مانده بی مایه  
از مشرق جان بر تو نقاب نوری  
پائی بردارو بگذر از نه پایه  
تا از پی تن همی روی چون سایه

**آقا حسین ولد** - خلف امجد فضیات وغفران پناه مولانا جمال الدین

خونساری ، ذات منبع البرکاتش **مکوکیت** از افق آگاهی لامع و وجود شریعتش احتریس از فلک هوشمندی ساطع چرب و نرمی کلامش مرهم خستگان جفا ورشحه خامه گوهر نثارش بیماران تحصیل را شربت شفا یسام کما لالتش را برهان سلم وارشاد دروس حقایق مانوش مستغنی از شرح و بیان در بساط لازم الانبساطش ملا جلال حاشیه نشین و در جنب متن کمالاتش حاشیه قدیم تقویم پارین ، جناب ایشان در اوان شباب جهت تحصیل باصفهان که صدف گوهر فضیلت تشریف آورده در اندک زمانی بموجب فطرت عالی گوی سبقت از اقران بل از فحول علمای سلف ر بوده الحال در اصفهان تشریف دارند و تدریس و تولیت مدرسه جده صاحبقرانی شاه عباس ثانی با ایشانست و عمده فضلا در حاشیه درس آن قبله عرفا حاضر شده استفاده مینمایند و خود در منزل بافاده مشغولند

### لمؤلفه

ساقیان لهجه او چون شراب اندر دهند هوش گوید گوش را هان ساغری کن ساغری ولد امجدش آقا جمال که الولد سرایه در باره ایشان صادقست بمدرسه مذکور هر روز میآیند و طالب علمان آن مدرسه و سایر مدارس مستفید میشوند و آنجناب گاهی بعد از مباحثه بترتیب رباعی حقایق بنیان مشغولند رباعیات اینست

### رباعی

تادست بهمت رسائی نرنی  
چون حلقه مباشر در جهان چشم تهی  
بر منت خلق پشت پائو نرنی  
تا هر ساعت در سرائی نرنی  
ای باد صبا طرب فزا میآیی  
از طرف کدامین کف پا میآیی

از کوی که برخاسته راست بگو / ای گرد بچشم آشنا میآئی

تا کی پی هر صورت زشتی باشی / در مذهب آب و گل کنشقی باشی  
دل بر نکش ز قالبی چند تهی / خاکت بر سر که کم تر ز خشتی باشی

مسواک چه سود زاهد پاک روان / صدویشه فرو برده طمع در دل و جان  
از ذکر ربانی نو مردم تسبیح / دندان از غصه میزند بر دندان

**میر ابولقاسم فندرسکی - از اعظام منادات سما کی استرا بادست**

هر یای عرفان و بحرا یقان از سحاب حقایقش قطره و خورشید استمان در جنب  
خاطر انورش تره ، تصانیف او آنچه در میان علما متداولست رساله فارسی مشهور  
بصاعیه است که صنایع و بدایع عقلی و نظری درو درج است مدتی در هندوستان  
بود کمال اعزاز و احترام دران ولایت داشت در زمان شاه جنت مکان شاه صفی  
اصفهان را بخدم خود شرف بخشیده پادشاه قدر دان بدیدنش رفته با وجود این  
اعتبار تغییر در ارضاع او بهم نرسیده همان در عالم بی تکلفی و بی تعلقی بسیار  
بود تاروج پرفروش در بهشت جلوید ماوا گرفت مرقد مبارکش در مزار قطب العارفین  
یا بارکن المدین است واقع در اصفهان و مطلق اهل حال اشعار حقیقت آثار دارد  
و از آن جمله این قصیده جواب قصیده ناصر خسرو است

**قصیده**

چرخ با این اختران نغزو خوش و زیباستی / صورتی در زیر دارد هر چه در بالاستی  
صورت زیرین اگر از نزد بان معرفت / برود بالا همان بااصل خود یکتاستی  
این سخن را در قیابد هیچ وهم ظاهری / گر ابونصرستی و گریو علی سیناستی  
نفس را چون بدنها بگسیخت باید نام عقل / چون به بی بندی رسد بند دگر بر پاستی  
عقل کشتی آرزو گرداب و داتش بادبان / حتمائی ساحل و عالم همه در پاستی  
نفس را این آرزو پایست دارد در جهان / تا بند آرزویی بند اندر پاستی  
کاش داتا یان پیشین می بگفتندی تمام / تا خلاف ناتمما مان از میان بر خاستی  
خواهشی اندر جهان هر خواهشی را در پیست / خواستی باید که بعد از وی نباشد خواستی

شرب مدام شد چو سیر مدام به / چون می حرام گشت بنامم حرام به  
یکبوسه از رخت ده و یکبوسه از لب / تاهربورا چشیده بگویم کدام به

عاطف مکتبیم و بود گریه درس ما / ای دل بکوش تا سبقت خود روان کنی  
ندانم کز کجا آمد شد خلق است میدانم / که مردم از سرای این جهان آذرفت و این آمد

جان دهر و جان ستانی داده حق چشمی ترا کزنگاهی جان ستاند وزنگاهی جان دهد

پسرانه پیشم آبی پدرا نه بوسمت لب چککم پسر ندارم چکنی پندو ندانوی

### (رباعی)

دنیای بگذاشتم بهاهل دنیا دقیقه نکند قبول مرد دانا

الاسه چهار چیز ناچاری را آب رزوباده و شراب و صهبا

**مولانا رجبعلی** - اصل آن جناب از تبریز است پرنو شمع فکرش را

خورشید پروانه و پیداری افادش را عقل کسل دیوانه از اول شباب تا انتهای عمر  
لحظه تعطیل در اوقات فرخنده ساعات روا نداشته و چشمه خاطر را بنقاشك تعلقات  
نیز داشته مدتی قبل از این در مدرسه ملا شیخ لطف الله بدرس و افاده مشغول بود  
و باب آگاهی بروی خاص و عام میگشود بعد از آن عباس آباد سکنی نموده  
شاه جنت مکان شاه عباس ثانی بنا بر ارادتی که بایشان داشت خانه در شمس آباد  
که محله ایست در بیرون حصار اصفهان خریده چون ضعف پیری او را در یافته  
پیوسته علیل بود چنانچه ترك درس و بحث کرده در تاریخ سنه ۱۰۷۰ بعالم بقا  
خرامید در تاریخ آن واقعه کمینه قطعه گفته مشتمل بر چند تاریخ که این بیت  
بنوان نمیه تاریخست ازان قطعه

( شهرتقوی و علم و دانش ) را ( ۱۴۹۶ ) کرد ملا رجبعلی خالی

عدد ملا رجبعلی ۴۱۶ که از عدد مصرع اول کم میشود تاریخ به حصول پیوندد  
و در اوایل سن گاهی رباعی حقایق بنیانی میفرمودند و واحد تخلص داشتند

### رباعی

ای آنکه برای تست رای همه کس وای آنکه توتی مرا بجای همه کس

در پای تو اوفتاده ام دستم گیر کوتاه کن از میانه پای همه کس

واحد که بگوی دوست منزل دارد غم نیست اگر غم تو در دل دارد

پیوسته بستم پیر بدن مشغولست بیچاره همیشه دست در گل دارد

واحد که هر آتش بیرت میگردد گر خاک شود خاک درت میگردد

گر آب شود روان بسوی تو شود و ر باد شود گرد سرت میگردد

**ملا حسنعلی** - یگانه گوهر بحرین علوم عقلی و نقلی خلف ملا عبدالله

شوشتری که مثل خورشید محتاج بتعریف و توصیف نیست مجملا نیر سپهر فضیلت  
و بدر فلک فطانت جامع علوم و حاوی فروع و اصول بود بچودت طبع و حدت

ذهن و طلاقت لسان و حاضر جوابی مانند ندانست و از این راه امتیاز تمام از  
افغان و امثال داشت طبعی در ترتیب نظم و تنوع اشعار قدما رغبت تمام داشت  
و این آیات از ایشانست

(شعر)

تاباغ نظر را گل بر خنثار تو آراست      صد نخل امید از جگر سوخته بر خواست  
مانند گل تازه که از هم بر بایند      اعضای مرا بر سر پیکان تو غوغاست

تورشو از آن که مردود بزرگان میشود      کوچه باید داد سنگی را که در غلطد ز گره

رباعی

مطلب مطلب اگر ز شاهی باشد      معشوق بگیر اگر چه ماهی باشد  
از زردی روی کهر با عبرت گیر      خوامش مکن از خود پر گاهی باشد

مازومه و مهر تاج و افسر تکبیم      جز خاک سر گوی تو بر سر نکنیم  
گر ساغر مانهی شود چون مه نو      از چشمه آفتاب لب تر نکنیم

**ملا عبد المحسن** - مشیره زاده آخوند نوراً حلا ضیاء الدین کاشی است  
کاشف حقایق و برهان و عارف معرفت و عرفانست از جمیع علوم بهره وافق برده  
تصانیفش در هر علم کمال دقت و ملاحظت دلرد چنانچه از اکثر طلبه مسموع شده  
تحصیل معرفت از بحر مواج دانش و پیش آخوند ملا صدراى شیرازی نموده بصاهرت  
مشار الیه هم امتیاز یافته حکمت را با تصوف جمع نموده در کاشان بافاده مشغول بود  
شاه قدر دان شاه عباس ماضی چون آوازه عدالت آنجناب را از دور شنیده بود  
ایشانرا طلب داشته در سفر ایس و جلیس بوده کمال قرب داشت بعد از فوت آن  
پادشاه عالیجاء رفته گاهی در قصر و وقتی در کاشان بافادت و عبادت مشغولست و دیوانه  
ایشان غریب بده هزار بیت است همه خوب و تازه و غریب و عجیب اما باین چند  
بیت اختصار رفت

رباعی

یامن بودی منت تمیدانستم      یامن بودی منت تمیدانستم  
چون من زمین شدم تو گشتی پیدا      چنان بودی منت تمیدانستم

باشد باشد که یار حاضر باشد      باشد باشد که یار ناظر باشد  
باشد که در اول نظر آخر کردم      کایار مرا اول و آخر باشد

از آن وصحبت یاران کشیده دامانم      که صحبت لاگری میکشد گریبانم

**علاء عبد الرزاق** - اصل انجناب از لاهیجانست اما چون در قم بسیار بوده بقمی مشهورند بزبور فضایل و روحانی و حلیه کمالات نفسانی آراسته و شاهد علم را بزبور عمل پداسته دلنشین و نمکین بوده باوجود صلاح و تزکیه باطن مخالفت بجمیع طوائف مینموده و باکمال ذوق و شوق بصحبت جوانان ضبط حالت خود بقوت تقوی و پرهیز کاری نموده آلوده تهمت و فساد هم نشد و از تالیفات او گوهر مراد است که غواصان در بسای معرفت در غوص آن گوهر مراد بچنگ آورده اند و طبعش در نظم قدرت بکمال داشت دیوانش قریب بدوازده هزار بیت است فیاض مخلص دارند و این آیات از ایشان است

### غزل

گفته بیدار باید عاشق دیدار ما	پاس این حرف تو دارد دیده بیدار ما
وتبه افتادگی را خوش بیالا برده ایم	سایه بر بالای خود می افکنند دیوار ما
مشت خاک ما که باطن ملائک میکشد	شهواری همچو عشق آمد برون از گرده
خشت بالین کنی و آنکه مزه خواب بین	تابه بینی که چه در زیر سر مردانست
جنون تکلیف کوه و دشت و صحرا میکند مارا	اگر تن دردهم آخر که پیدا میکند مارا
محبت شمع فانوس است کی پوشیده مماند	غم او عاقبت در پرده وسوا میکند مارا
روح در قالب انسان زپی معرفت است	کرده اند این تله در خاک که عنقا گیرند
دام همه جا پهلوی همت بضعیفان	تسابل سلیمانیم از مور برآمد
کتابت کی تواند داد داد بس قراوانرا	سحاب خشک حسرت میدهد مشتاق باوانرا
نمک دارد که بعد از انتظار غم زدگی بردن	جراحی تازه سازد نامه او دلفکارانرا
من که جاودست گلچیدن کجایی باغبان	تاله بلبل مرا اینجا بزور آورده است
گر سپند آسا ز آتش میگریزم دور نیست	میکشم میده آن که خود را خوب در آتش زدم

### تعریف شراب

پی حفظ صحت می لاله گون ضرورست، در هر تنی همچو خون

### منقبت امیرالمومنین علیه السلام

علی را قدر پیغمبر شناسد که هر کس خویشرا بهتر شناسد

### رباعی

آنخاتم انبیا نبی مرسل هر چند نتیجه هست آخر زقیاس  
بر جمله مقدم است در روز ازل در قصد چون بنگرند باشد اول

**مولانا میرزا - ولایت شیروان از وجود خیر نمودش بخیر و برکت**

قرین گردیده و صدای کوس فضیلتش بگوش ساکنان عرش رسیده شمع افادت از گرمی نفسش خورشید ضیاء و گلزار عبادت از آب وضویش بهشت صفا با اشارات ابرو رموز معانی بیان نماید و بمفتاح زبان معجز بیان گره بسی مشکلات گشاید طبعش در ترتیب نظم و نثر مجمع البحرین و خاطرش در تحقیق علوم عقل و نقل مطامع شمسین بهدایت مرشد غیر قرین آگاهی باصفهان که صدف گوهر فضیلت است تشریف آورده مصاهرت علامی فهامی ملا محمد تقی مجلسی را اختیار نموده مدتی در حلقه درس بندکان رفیع مکان صاحبی آقا حسین بمباحثه مشغول بود با کوچک روانه زیارت عتبات عالیات شد اراده توطن به نجف اشرف نموده مدتی باین سعادت قرین بود تا درین سال فراب اشرف اقدس ایشانرا طلبداشته نهایت نوازش فرموده در محله احمد آباد جهت ایشان خانه خریداری نموده در آنجا بافاده مشغولند و گاهی فکر شعر میفرموده باین یک رباعی اکتفا شد

وین دیده اشک خیز جیحون گردد

یاد تو کنم دلم پر از خون گردد

در سینه ام آتش غم افزون گردد

هر چند ز دیده اشک حسرت بارم

در سنه ۱۰۹۹ فوت شدند

**ملا حسن گیلانی - پیوسته در بحر حقایق کشتی نشین و همواره**

در بوستان فضایل کلچین از جامه خانه الطاف الهی خلعت آگاهی پوشیده و از میخانه افصال نامتناهی ریحیق تحقیق نوشیده از جمیع فضایل بهره وافی یافته و در طریق تحقیق بقدم آگاهی شتافته تصوف را با حکمت مربوط ساخته در کمال خاموشی و آرام سلوک مینماید هیچ گاه بی جذبه شوق و شوری نبوده و پیوسته باب عشق حقیقی بروی خاطر نگشوده گاهی رباعی میگوید از آنجمله است

**رباعی**

در دیده اعتبار خار و خس باش

نه در طلب سمورو نه اطلان باش

چون جاده تو پامال کس و نا کس باش

خواهی که سری برون کنی از منزل

وز زور لنگد کوب حوادث خاکم

از کثرت داغ توام افلاکم

ور آتش غم شعله کشد خاشاکم

باران نشاط اگر بیارد سنگم

**ملا حسینعلی - از اهالی بزد است در تحصیل جمیع علوم سعی نمود**

و در سیرو سلوک و ریاضات مدتها قدم جهد فرسوده مدتی در لباس فقر و درویشی

مسافرت بسیار بروم و مصر و شام و کعبه معظمه و مدینه مشرفه نموده بعد از آن به هندوستان رفته با ملا محمد صوفی مربوط شده مدتی چون شیرو شکر و آب و گهر بهم آمیزش داشتند بحسب تقدیرات از یکدیگر جدا شده اند آخوند بیزد تشریف برده مولانا وقاری نقل **ک**رد که ملا محمد صوفی نوشته بوده است که حسینعلی هادی، محمد صوفی در فراق تو زنده است زهی سخت جانی، غرض که ملا حسینعلی قریب بنود سال داشت مولانا شاه محمد بزدی که بتحصیل هفت هشت سال قبل از این باصفهان آمده بود بخدمت آخوند رسیده این اشعار را از مشارالیه خواند

### غزل

روز کردن با تو جانا در شب یلدا خوشست      نی غلط کردم شب وصل تو بی فردا خوشست  
صحبت ما و تو همچون صحبت خار و گل است      بیتو ما را خوش نباشد گرترا بی ما خوشست  
ایکه میر سی میان مهوشان یار تو کیست      گرد سرتاپاش کردم آنکه سرتاپا خوشست  
نه دلبری ز خط سبزو روی گلرنگست      میان صورت و معنی هزار فرسنگ است  
چو گل شکفته شود وارهد ز دلتنگی      ندانم این دل صد چاک من چرا تنگست  
سرا پای تورا یگاره چون زلف      سیه مستانه بکرفتم در آغوش

### رباعی

گوشم کرو چشم کورو پایم لنگست      این پیروی نامرد سراپا تنگست  
آزرده نیسم گرم کسی ننوازد      این ساز شکسته سخت بی آهنگست

**چلبی بیك** - مشهور بملامه اصلش از تبریز است پدرش میرزا علی بیك در زمان شاه جنت مکان شاه طهماسب کلانتر تبریز بود بعد از آن بجهتی دلگیر شده روانه هندوستان شده در قندهار بخدمت اولاد بهرام میرزای برادر شاه طهماسب مانده بخدمتی سرافراز گردیده اما چلبی بیك در اوان شباب جهت تحصیل بدارالفضل شیراز رفته مدتی در حلقه درس ملا میرزا جان اورا سناش میکرد جمعی از اهل مدرس اورا بتجرع مدام متهم داشته خاطرش رنجیده بقزوین رفت چون صیت فضلش بشش جهت رسیده بود اکبر پادشاه اورا طلبداشته در آنولایت باعتبار قرب پادشاهی شهرت کرده مشهور است که بواسطه کربزی ادراك ان بیباک بمضمون شعر حکیم سنائی که فرموده

علم دردست جاهل خود رای      چون چراغیست در طهارت جای

عمل نموده رساله در رد انیا نوشته در اواخر حال بسبب تاثیر باطن فیض موطن

انبیاء علیهم التحية والثناء بمرض آكله مريض شده و سوراخ سوراخ شده العیاذ بالله  
من غضب الله امید که جمیع بیچاره هارا حق تعالی از شر نفس شیطان در پناه خود  
بدارد. بگفتن شعر رغبت داشت در او ایل شیدا و در او آخر فارغ تخلص میکرد این  
قصیده را در مدح احدی پادشاه گفت و خوب گفته

### قصیده

ای سلطنت سلسله جنیان خدائی      احوال بود آن دیده که دیده است جدائی

### تعریف فیل

آفاق تشخیص درو جلوه گر آمد      مجموعه اشیاست چه ارضی چه سمائی  
گردون تن و تدویر سرو چشم بعینه      چون گو کب علوی که کند ذروه گرائی  
رفقار هوا سکن زمین طبع چو آتش      پیچانی خرطوم همان پیچش مائی  
بر کره آن کوه فلک سیر چو آبی      آید بنظر طور و همان جلوه نمائی

### غزل

نویدی ده که جانم از غم حرمان برون آید      بامید وصال از عهده هجران برون آید  
محالست اینکه عاشق را شود یک کام دل حاصل      نمنا بر تمننا بشکند تاجان برون آید

بآه و ناله شب خواب پاسبان دزدم      گرانی سرش از خاک آستان دزدم  
تو تا بچند خوری خون خلق و من تا کی      اثر زناله دلهای نا توان دزدم

خدا در سینه من آه سوزان را نگاهدارد      ز آسایش دل بیرحم جانان را نگاهدارد  
منادی میکند امروز ز نار سر زلفش      که بی ایمان بمیرد هر که ایمان را نگاهدارد

در عهد شوخی تو بدلهای قرار نیست      یکجان آرمیده درین روزگار نیست  
هر کس که جان سپرد حیات ابد گرفت      از هیچ گشته قاتل ما شرمسار نیست

دلیم باین همه ناکامی از تو کامی یافت      که چرخ از او نتوانست انتقام کشید

### (رباعی)

هستی که در اصل خویش وحدت دارد      در دیده احوال تو کثرت دارد  
آینه بیشت شکسته است از آن      یک نقش در آن هزار صورت دارد

**شیخ محمد خاتون** - سبب نسبت بنخاتون آنست که یکی از سلاطین

دختر خود را به یکی از آباء ایشان داده بود و ایشان از نسل آن خاتونند از فضیلت  
عصر بدقت طبع و نجابت سلیقه سر آمد بود دلیل این دعوی شرح اربعین علامی  
شیخ بهاء الدین محمد است که از آفتاب شهرست مدتی قبل از این به هندوستان رفته

بخدمت عبدالله قطب شاه کمال اعتبار بهم رسانیده در آنجا فوت شد امانت دثار و دیانت شعار میرزا اسد را وصی خود کرده جمیع اسباب خود را باو داد که در ایران بورثه او برساند همه را بلا تصور بورثه رسانید و شاهد بسیار دارد یکی از آنجمله فقیر مجلا حضرت علامی مشارالیه طبع نظمی هم داشتند و این اشعار ازو بفقیر رسید

### بیت

هست ریش حضرت قاضی فلان بی کبر و لاف چون برو خسبید نهالی چون به پشت افتد لحاف  
وقتی بیمار بود حاجی اسد بیک غزلی در پرسش بیماری و عذر کم پرسیدن گفته بود در جواب گفته

ز نظم پرسش آیینت شدم گرم ثنای تو امید عافیتها دارم اکنون از دعای تو  
زیبماری ندارم غم شقایم را چو خواهانی که میدانم برآرد لطف یزدان مدعای تو  
نمی آیم برت گفتی که از بیم جفا باشد جفای من در آن باشد که باشم بی لقای تو  
نداری راست میگوئی وفاداری بجای من مرا هم نیست الحق دوستی صادق بجای تو  
**ملا محمد تقی** - از مشهد مقدس است از میخانه وحدت سرگرم باده

تحقیق و از گلشن آگاهی گلابچین گلبن توفیق در حدائت سن از مشهد مقدس  
بتحویل باصفهان آمده از تلامذه عارف ربانی میر ابوالقاسم فندرسکی بوده در اندک  
روزی گوی مسابقت از اقران ربوده در علم الهی و نظری سرآمد شد کمال اهلیت  
و همت و گذشتگی و وسعت مشرب داشت چنانچه هیچگاه بی سوزی و بی مهر  
دلفروزی نبود بسبب بی تعلقی و بی تکلفی با کثر قهوه خانه ها میرفت و اخبارا  
از فیض صحبت خود بهره ور میساخت در اواسط زمان شاه جنت مکان شاه عباس  
ثانی شوق دیدن والد ماجدش محرك شده روانه مشهد مقدس شده در عرض راه  
فوت شد پدر پیر را با جمیع دوستان در آتش فراق سوخت طبع لطیفش گاهی  
متوجه شعر میشد و این اشعار از ایشانست

### بیت

جفای دهر بر آزادگان گران نشود که کوه مانع رفتار آسمان نشود  
فصیده حکیم سنائی را جواب گفته و خوب گفته این بیت از آن تصیده است  
که انگشت وجود اول بر این طاس معلق زد که دایم این صدا پیچیده در هفت آسمان بینی  
**میر محمد زمان** - از نجبای سادات مشهد مقدسند صفات آباء ایشان  
از آفتاب مشهورتر و فضیلت و صلاحیت و پرهیز کاری آنجناب از روز نمایان

تر چه نویسم که از آن خجل نباشم و چگویم که سر درپیش نگردم بنابراین دست از آن داشته باین رباعی که آن جناب در مذمت صوفیان براه گم کرده گفته اختصار نمود

### رباعی

صوفیست خرو مرید صوفی خرخر  
از عرعر صوفی که بود عرعر خر  
نبود عجب آرخری شود رهبر خر  
در رقص آیند صد هزاران سرخر

**ملاضیاء الدین محمد** - از کاشانست و نام علامی آخوند نور است

نهایت فضل و حال داشته و باین مرتبه هیچگاه خالی از شور و شوقی نبود گاهی رباعی میگفته

### رباعی

زاهد بخرآبات بیا راست مترس  
آنکس که زترس تو نیاتی بر ما  
این بیت هم باسم لو دیده شد  
قل بآن لعل شکر آساده  
ترسی که در آیین راه خطر هاست مترس  
پنهان ز تو در خرابه هاست مترس  
آهن کهنه را بچلوا ده

در وقتی که کوخک چشم داشته این رباعی گفته

### رباعی

از خلق زمانه پا گشیدن خوشتر  
ز نهار ضیا علاج چشمت نکنی  
در گوشته عزالت آرمیدن خوشتر  
اوضاع زمانه را ندیدن خوشتر

**میر معین الدین محمد یاه عز الدین** - از عزیزان ذار العباده یزد است

آن آفتاب فلک فضیلت و سیادت و ماه افق افادت در کمال فضل و صلاح و پرهیز کاری و فلاح بوده چنانچه خالوی فقیر در ایام وزارت یزد بتخدمت آنجناب رسیده و مدتها مربوط بودند از ایشان مسجوع شد که بعد از حضرات ائمه معصومین به صلاح مشارالیه کسی نبوده گاهی متوجه رباعی میشد و این رباعی را در مدح حضرات خطرات فرموده

### رباعی

از جد بنی خواججه خورشید غلام  
نومهر جهان فروز و شوک نیست که مهر  
میدان که دواتر ده امامند مدام  
گردد بدواتر ده مهش دور تمام

**سید ماجد** - خلف مرحمت پناه سید محمد بحرینی که سید ستوده صفائیس

و از اکثر علوم بهره مند و متمتع بود در شعر عربی و فارسی ربط داشت درین سال که سنه ۱۰۸۴ است فوت شد مجملای خلف مشارالیه بمقتضای الوالد سراییه تحصیل اکثر علوم خصوصاً فقه و حدیث نموده کمال صلاح و تقوی دارند بعد از استغفار والد مدتی شیخ الاسلام وقاضی شیراز بود نواب میوزا ابوصالح صدور ممالک بتکلیف بسیار مشارالیه را طلبداشته نایب الصداره بود از بعضی امور که خلاف طبع نازک ایشانست و نهجیده ترك آن کرده نواب اشرف بتکلیف تمام قضای اصفهان را برای واراده او مفوض داشته الحال یکسالت که در آن امر کمال حقانیت و راستی بعمل می آورد و تنوع شعر عربی و فارسی بسیار کرده این دوربای ازو مسوع شد

### رباعی

منزل عقبی و دینی دون راهست  
در راه طلب لذت فانی نمیکند  
راحت همه دورعه منزلگاهست  
آنکس که زاحوال مقام آگاهست

ای واه نمای جمله اسرار وجود  
این چرخ در انگشت تو چون خانم بود  
کز کشف عطا هیچ یقینت نفزود  
افشاندی دست ازان بهنگام شهود  
عمرم تمام توبه شدو توبه هم شکست  
این بهر جمله صرف بای حباب شد

**میر ابوالقاسم** - ولد مرحمت پناه سید میر علی از سادات موسوی و مولد ایشان بیضاست و باسادات شولستان بنی عمند مشار الیه جوان قابل صالحیت بکمال صورت و معنی آراسته و بعلیه شرم و آداب پراسته چهار سالت که جهت تحصیل علوم باصفهان آمده الحال در مدرس عمده الامائل حاج طاهر شیرازی بتحصیل مشغولست گاهی فکر شعر میکند و اشعارش اینست و قاسم تخلص میکند

### غزل

گریه را از گرد کلفت دردل ما خانه است  
سعی بیهوده است در پیداری بخت زبون  
پای در گل سبیل را از خاک این ویرانه است  
این ره خوابیده را آواز پا افسانه است

تاییده است ماه رخسار تابنور شمع  
بالا زلف ز شوق تماشای عارضت  
هستی دهد چوسایه بهاشق حضور شمع  
دامان خیمه سیه شام نور شمع

ندارم طاقت بکهرف با این سخت جانیا  
نمیدانم ز ضروف آخر چه خواهد شد سرانجامم  
بآهی کشته میگردد برنک شمع سیمایم  
سیاهی میکشد چشم نگین از بردن نامم

دگر شب شد که باز از شور عشق لعل خندان  
ز آستین مگشا پنجه هنر زنهوار  
زهر کوک بزخمم سرنگون گردد نمکدانی  
که شانه اره از بهر پای شمشاد است

گرد حسن کاملت کردم که در دور مهت      هاله سان کار جنون دوریم بالا گرفت

نعل را آب کند در صدف گوش بان      لب میگون تو تارنگ سخن میریزد

شبی که ساقی بزم آن هلال غیب بود      چو هاله ساغر از غرض مهالب بود

برنگ مور هر دم میدود از دیده لم بیرون      ز بس بیتاب دارد مردنگ را دانه خالش

عرض کمال جلوه عیب هنر و راست      موی زیباد دیده آینه چو هرست

دو سیاهی حاصل عمر سخن چین است و بس      صفحه را از نقش خاتم سر نوشت اینست بس

روشن دل از محبت شاه ولایتم      در نجف شود ز صفا سنگ تربتم

شود در صفحه خاتم خط زیر زکین نامم      که سنگ از طالع وارون من هم رو بگرداند

تا نهد دل بر خنای حاصل دنیا غنی      از غلاف خوشه در مختار باشد دانها

**میرزا مهدی - خلف میرزا غیات عرب نسابه طباطبائی مکنی بابوالحسن**

است و از اجله سادات و فضیلات و بصحت نسبت و پاککی طینت آراسته از  
قطع ظلیق در بساط فراغت غنوده و دیده حقیقت بین بما سوا نگشوده نفس را  
بریاضات شاقه سر کوفته و بساط دلرا از غیر خدا بچاروب فنا رفته پیوسته در  
نزکیه نفس و تصفیه باطن مشغول و مرآت دل حقیقت منزلش از صیقل مجاهده مصقول  
تتبع مثنوی ملای روم بسیار نموده و بهمانی آن بنظر دقت رسیده مدتی در شیراز  
تحصیل نموده شورشی در خاطرش بهم رسیده باصفهان آمده بعبات عالیات رفته باز  
باصفهان مراجعت نموده بیشتر اوقات بمسجد لبنان تشریف می آورند و از صحبت  
خیاض ایشان بهره و افی بردیم بتحریرک شوق و تکلیف شهر گاهی متوجه ترتیب  
غزلی میشوند و این ابیات از ایشانست

**غزل**

تا گرنه عشق کفد هر شکسته بسته درست      کجا شود دل صد پاره شکسته درست  
شکسته تا نشود دل درست کی گردد      مباد اینکه شود هر گز این شکسته درست  
زنا درستی چرخ دورنگ حیرانم      که نقش عکس در آینه چون نشسته درست  
چو موج بحر شود بی ثبات دولت دهر      چه شد که نقش کجوان در جهان نشسته درست  
غزل سرائی مهدی ز فیض عین طیبست      و گرنه هیچ کس این قاغیت بسته درست

خط خوبان چو هویدا گردد      جوهر آینه پیدا گردد  
نیست گرداب که از شورش من      آب تو دیده دریا گردد  
چرخ با این همه بالا گردی      آسیابست که از ما گردد